

شریک دزد و همراه قافله؟ فرهنگ توسعه، جمهوری اسلامی و چپ

بهمن شفیق

۴ دی ۸۶ - ۲۵ دسامبر ۲۰۰۷

نوشته "شبح لیبرالیسم و دام ارتجاع" حداقل به یک هدف کوتاه مدت خود رسیده است. لولایی که قرار بود ارتجاع اسلامی را به چپ پیوند زند به خش خش افتاده است. "فرهنگ توسعه" نقاب از چهره برداشته و در هر پاسخ دست اندرکارانش به آن نوشته نشان می دهد که حمایت بیدریغ آن از جمهوری اسلامی - آنها از نوع اصولگرایی امام زمانی اش - نه لغزشی بینشی که سیاستی است حساب شده. به عنوان یک لولا اما خاصیت فرهنگ توسعه در این بود که این سیاست را نه به شکل آشکار "پیک نت" و "تارنگاشت عدالت" بلکه در زوررقی از مباحثات "چپ" به پیش ببرد. امروز و در اثر جدالی که متعاقب انتشار "شبح لیبرالیسم و دام ارتجاع" در گرفت، دست اندرکاران آن سایت زبان استعاره خود را کناری گذاشته و ناچاراً با صراحتی که بدانها تحمیل شده است به دفاع از سیاست خود برخاسته اند. و این خوب است. خوب است برای این که هر چه این سیاست روشنتر و شفافتر اعلام شود آن لولا نیز بی خاصیت تر می شود. لازم است که یک بار دیگر به پاسخهای دوگانه آقای هادی پاکزاد و سردبیر این سایت پردازیم و این مجادله را برای همیشه پایان دهیم.

آقای پاکزاد در نوشته ای تحت عنوان "آقای شفیق، امیدواریم که "توهم" شما آگاهانه نباشد" و آقای سردبیر هم در نوشته ای تحت عنوان "فرهنگ توسعه، ارگان یا رسانه؟" در مقام پاسخگویی به نوشته های من برآمده اند. مستقل از تفاوت‌های جزئی در این دو نوشته برخی محورهای مشترک در هر دو آنها وجود دارند که به آنها می پردازیم.

- ۱- گفته اند که بهمین شفیق بی پروا دشنام می دهد و اتهام وارد می کند و قس علیهذا.
- ۲- بهمین شفیق را چپ انقلابی دانسته اند و سردبیر محترم با لطف فراوان به این نگارنده قید "هنوز" را نیز به آن اضافه کرده است. خواسته اند که بهمین شفیق این روش را کنار گذاشته و به دیالوگ سازنده و سالم رو بیاورد.
- ۳- به روی مبارک نیاورده اند که آقای اسفندیاری مؤلف مقاله "بیم پست مارکسیسم و دام لیبرالیسم" از مقامات جمهوری اسلامی و از حواریون توکلی - لاریجانی است و درج مقاله همین شخص در سایت فرهنگ توسعه بود که این نگارنده را به صدور آن احکام واداشته بود.
- ۴- از بهمین شفیق خواسته اند که نظرش را همین امروز نسبت به آمریکا اعلام کند که هیئات فردا دیر است.
- ۵- گفته اند که فرهنگ توسعه "رسانه" ای چپ است و نه ارگانی سازمانی و بهمین شفیق با اظهار این که چپ انقلابی مجاز به همکاری با این رسانه نیست دست به سانسور زده است.
- ۶- می گویند که من به دلیل اتهامات وارده به سایت فرهنگ توسعه شایسته پیگرد قانونی در لاهه هستم.

به این موارد مروری بیندازیم.

قبل از هر چیز پاسخ به این سؤال لازم است که این آقایان بر اساس کدام ادعای من به لایه نشسته اند که بهمین شفیق توهمین می کند و دشنام می دهد؟ من در نوشته "شبح لیبرالیسم و دام ارتجاع" انتشار مقاله آقای اسفندیاری فوق الذکر در سایت فرهنگ توسعه را بر متن سیاست پیشین آن ارزیابی کرده و مدعی شده بودم که درج آن نوشته در آن سایت به هیچ وجه تصادفی نبوده است. در همان نوشته من به تفصیل نشان دادم که فرهنگ توسعه چگونه اولاً با درج مقالات کاملاً جهتدار از یکسو افشای غرب و آمریکا را برجسته کرده و همه و هر گونه جنبش اجتماعی را از استفاده از تریبونهای موجود در غرب بر حذر می دارد و ثانیاً کل اپوزیسیون جمهوری اسلامی را به عنوان جریانی از گفتمان نژادپرستی

غربی بی اعتبار می کند و ثالثاً این که با برجسته کردن خطر آمریکا و جنگ چگونه زمینه های پذیرش همکاری چپ با "بنیادگرایان اسلامی" را فراهم می کند. من ادعا کردم که درج مقاله اسفندیاری در آن سایت در ادامه همین محور هاست و فرهنگ توسعه نیز به عنوان یک بخش از توده ایسم مجدداً فعال شده، در خدمت جمهوری اسلامی قرار دارد. اولین پاسخ آقای پاکزاد به نوشته من و اعتراف او به آن که آنها ابائی از همکاری با کسانی مثل اسفندیاری ندارند دقیقاً تأیید همان حکم بود و بس. نه بیشتر و نه کمتر. بعد از این پاسخ من گفتم که این حضرات مبلغ همکاری با جمهوری اسلامی و آنهم از نوع اصولگرایی امام زمانی اش هستند و آنها را "پادوهای جمهوری اسلامی" خطاب کردم. آقایان در پاسخ مجدداًشان تکذیب نمی کنند، نمی گویند که طرفدار چنین سیاستی نیستند. می گویند دشنام نده، ما خود همکاری با این گونه جریانات را لازم میدانیم. بنابر این اعتراض آقایان به نادرستی ارزیابی من نیست، به این است که آنها را پادو خطاب کرده ام. آنها نیز در مقابل با سری افزاشته اعلام می کنند که پادو نیستند. خودشان آگاهانه این سیاست را انتخاب کرده اند. آنها از این که همکار جمهوری اسلامی قلمداد شوند دلخور نیستند، ناراحتی شان از این است که پادو خطابشان کنند. بسیار خوب. من نیز اتهام پادویی را پس میگیرم و از آقایان می پذیرم که خودشان و با اراده آزاد و با آگاهی غیر متوهم خودشان همکاری با جمهوری اسلامی را برگزیده اند. اما آیا خود آقایان به این نیز واقفند که به این ترتیب جرم خود را سنگین تر می کنند؟ اگر آنها به دستاویزهایی از قبیل این که "مجبوریم و چاره ای نداریم" و غیره پناه می بردند، برای خودشان بهتر بود. اما خیر. آقایان اصرار دارند بر این که آنها را عاقل و بالغ و مسئول کامل رفتارهایشان بدانیم. بسیار خوب ما نیز چنین می کنیم. در زبان آلمانی برای این قماش حامیان ارتجاع واژه ای ویژه وجود دارد: Schreibtischtäter که معنای آن چیزی است در حد "سرکوبگران پشت میز تحریر".

یک بار دیگر به توجیحات آقایان در مورد علت درج نوشته اسفندیاری در سایتشان نگاه کنیم تا موضوع کاملاً روشن شود. آقای پاکزاد نخست گفت: " ... انعکاس بعضی از مطالب در آن نیز، نباید نمایانگر خطمشی آن تلقی شود" و این در حالی است که آن سایت محترم نسبت به مطالب چپ این سیاست را دارد که "خط مشی غالب «فرهنگ توسعه» انعکاس و ابراز نظر است که؛ فقط به «شکل» نپرداخته باشند و بخواهند «حرفی» را مطرح کنند." هنوز آقای پاکزاد حرف آخرش را نزده است. بعد از پاسخ مجدد من همین آقا به طرح سؤالاتی در رابطه با مسأله آمریکا پرداخته و پس از آن می گوید: "انتظار است که به این سئوالها پاسخ داده شود. نه این که چون فرهنگ توسعه مقاله ای از یک کارگزار فرضی و یا واقعی رژیم را درج کرده دچار چنان گناه کبیره ای شده است که باید دورش را خط کشید و ده ها ناسزا نثارش کرد!" آن "بعضی از مطالب" اولیه تبدیل می شود به "مقاله ای از یک کارگزار فرضی و یا واقعی رژیم" تا بلافاصله بعد از آن اعلام شود که "باز می گویم: پدر جان چرا نمی خواهی توجه کنی؛ بنده به روشنی تاکید کرده ام که اگر برای جلوگیری از جنگ و تکه پاره شدن کشور لازم باشد باید از جناح ضد جنگ حزب دموکرات آمریکا نیز استفاده کرد، حال اگر یکی از کارگزاران واقعی و یا فرضی رژیم مطلبی در این خصوص و یا در رابطه با این موضوع بگوید و آن در فرهنگ توسعه درج شود اشکال دارد و دنیا زیر و رو شده است؟" از این هم روشنتر؟ آقای پاکزاد که آمریکا را علت می داند و شیطان بزرگ، اعلام می کند که برای جلوگیری از جنگ حاضر است حتی با جناح ضد جنگ حزب دموکرات همین علت العلل نیز وحدت کند تا بلافاصله پس از آن به طرح این سؤال بپردازد که آیا مگر درج مقاله یکی از کارگزاران رژیم که او نیز ایضا همین سیاست را دنبال می کند اشکالی دارد؟ اما مگر صحبت از همکاری با حزب دموکرات آمریکا در میان بود؟ کسی آقای پاکزاد و سردبیر محترم را به همکاری با حزب دموکرات آمریکا متهم نکرده بود. به آنها گفته شد که با رژیم همکاری می کنند و آنها در مقابل می گویند که حتی با حزب دموکرات آمریکا هم همکاری خواهند کرد. جمله آقای پاکزاد باید با این عبارت تمام می شد که "تا چه رسد به جمهوری اسلامی خودمان که معلول هم هست". روشن است که من هم میگویم عمو جان، شما پادوی جمهوری اسلامی هستی و نقش تطهیر آن را در چپ بر عهده گرفته ای. نه عموجان با کار شما دنیا زیر و رو

نشده است. خوشبختانه شما در موقعیتی نیستی که بتوانی دنیا را زیر و رو کنی. اما شما مشغول ایجاد اغتشاش در چپ و تطهیر جنابیتی. چرا؟ به این اظهارات دقت کنید.

"... امروز که ناصر زرافشان‌ها نیز فقط به این جرم که امریکا علت است و نه معلول، به باد انتقاد و بی‌مهری گرفته می‌شوند. امروز که بسیاری از نیروهای پر سابقه‌ی چپ، مانند توده‌های بی‌پناه ما که بی‌وقفه در گودال خط فقر فرو می‌روند، در فقر سیاه‌چال سوسیال دموکراسی غرب سرزیر شده‌اند. امروز که رسانه‌ی صدای آمریکا (voa) بلندگوی همه‌ی ناراضیان شده است و در عمل نقش هماهنگ کننده و رهبری اپوزیسیون را بر عهده گرفته است." ^۱ اینها اظهارات آقای پاکزاد در نوشته اولش است. در نوشته "شیخ لیبرالیسم..." نیز نشان داده بودیم که نویسندگانی در سایت فرهنگ توسعه اپوزیسیون جمهوری اسلامی را در بست در همزیستی با گفتمان نژادپرستانه رایج در غرب معرفی کرده بودند. حالا آقای پاکزاد از آن همکاران محترم سبقت گرفته و یکجا رهبری اپوزیسیون را به صدای آمریکا واگذار می‌کند. مگر جمهوری اسلامی چیزی غیر از این می‌گوید؟ حقیقتاً آقای پاکزاد در دفاع از کدام منافع است که رهبری همه ناراضیان رژیم اسلامی را یکسره به صدای آمریکا نسبت می‌دهد؟ آیا او نمی‌داند که بخش قابل توجهی از اپوزیسیون را نیروهایی چپ و سوسیالیست تشکیل می‌دهند که از بنیاد با کل نظام سرمایه‌داری مخالفند؟ اگر قرار بر فروختن خود به آمریکا باشد، اتفاقاً آنهایی که امروز خود را به آمریکا فروخته‌اند قبلاً، مثل امروز خود آقای پاکزاد، خود را به جمهوری اسلامی فروخته بودند و وقتی که جمهوری اسلامی دیگر خریدار کالایشان نبود خود را به طرف مقابل فروختند. مشکل این آقا با نفس فروختن خود به قدرتمداران سرمایه‌ نیست، مشکل او با این است که چرا عده‌ای خود را به آمریکا فروخته‌اند و نه به جمهوری اسلامی. یعنی پاکزاد واقعا نمی‌داند که آدمهایی هم در این دنیا هستند که خریدنی نیستند و چپ انقلابی تبعید شده و هزاران فعال سوسیالیست و جنبش کارگری نیز از این قماش‌اند و همینها نیز هستند که با هر ضعف و نارسایی هم که باشد مبشران جهان‌سازی از ستم آینده‌اند؟ تردید دارم. می‌داند و کتمان می‌کند.

مشکل آقای پاکزاد و سردبیرش در این است که سوسیال دموکراسی غرب را سیاه‌چال میدانند و جمهوری اسلامی را نه. آنها در عین حال مشکلی با کسانی ندارند که "طرفدار نظام و مکتبی" اند. و این دقیقاً همان چیزی بود که "شیخ لیبرالیسم..." در تلاش نشان دادنش بود. باید به آنان گفت که آن گودال خط فقر را نه سوسیال دموکراسی غربی که همان جمهوری اسلامی ضد آمریکایی شما به آن توده‌های بی‌پناه تحمیل کرده است. از دل جمهوری اسلامی به افشای سوسیال دموکراسی غرب نشستن عین شارلاتانیسم است. این همان توده ایسم شناخته شده است که هنگامی که دستجات چماق به دست حزب الله عربده‌کنان به صفوف زنان تظاهر کننده و به صفوف چپ حمله می‌کردند بانگ بر می‌آورد که "امام خمینی طرفدار آزادی مارکسیستها است".

یک بار دیگر طرح مسأله فرهنگ توسعه در مقابل این انتقاد قرار گرفته است که جانبدار ارتجاع جمهوری اسلامی است و در این راه تا آنجا پیش رفته است که به درج مطالب مقامات جمهوری اسلامی نیز اقدام نموده است. دست اندرکاران این سایت در مقابل اما به جای پاسخ به این انتقادات متقابلاً به طرح این سؤال می‌پردازند که موضع منتقد نسبت به آمریکا چیست؟ سؤال را با سؤال جواب می‌دهند. دقت کنید، آنها که خود بر صندلی اتهام قرار گرفته‌اند به جای پاسخگویی به اتهام و رفع ابهام منتقد را مورد حمله قرار می‌دهند. آقای پاکزاد می‌گوید "بله، همین امروز لازم است که شما به روشنی بگویید که امریکا چه‌کاره است." و آقای سردبیر هم ادامه می‌دهد "با این استدلال، شما باید توجیه کنید که چرا در این زمان قصد براندازی سایتی را دارید که جبهه‌ای علیه رسانه‌ی VOA گشوده است و هم‌زمان به جبهه‌ی ضد جنگ پیوسته است. ما در این راستا تمام پرسش‌های آقای پاکزاد از شما را در رابطه با ایالات متحده مجدداً تکرار کرده و پاسخ می‌خواهیم." حقا که این قهرمانان مبارزه با "شیطان بزرگ" مچ حریف را گرفته‌اند و منتقد کمونیست خود را در مقابل سؤالی قرار داده‌اند که هیچ پاسخی به آن ندارد. اما ماجرا به این سادگی نیست. حضرات به روی مبارک نمی‌آورند که دقیقاً همین سؤال است که جمهوری اسلامی آن را شمشیر داموکلس همه و هرگونه ندای حق طلبانه‌ای کرده است. به این عبارات دقت کنید: "... وی گفت: شما الان حرف از چند دانشجوی

زندانی می دهید. من خودم تا الان چهارده بار دادگاهی شده ام. هیچ کدام از این چهارده بار با هیچ رسانه بیگانه مصاحبه نکرده و خوراک تبلیغاتی دست آنها نداده ام. چگونه است که تک تک اعضای خانواده دانشجویانی که به قول شما زندانی شده اند، هر ساعت با تمامی شبکه های ماهواره ای نظیر صدای آمریکا مصاحبه می کنند؟" و "... وی در هنگام خروج از سالن با هجمه سوالات دانشجویان مواجه شد. در انتهای سالن، یکی از دانشجویان انجمنی (که خشم دقایق قبل او اکنون جای خود را به یک لبخند آرام داده بود) از وی پرسید که اگر انجمن اسلامی از او برای سخنرانی دعوت کند، این دعوت را می پذیرد یا خیر؟ عباسی پاسخ داد: شما یک بیانیه صادر کنید که هیچ وابستگی به بیگانگان ندارید، من به شما قول می دهم که نه تنها خودم در نشستهای شما شرکت می کنم، بلکه مهمانانی دعوت می کنم که نماینده اندیشه ها و تفکرات شما باشند."^۳ اینها اظهارات حسن عباسی سرپاسدار و تئوریسین جریان نارنجک انداز حزب اللهی درون حاکمیت است. حقیقتا چه فرقی بین اظهارات آقای عباسی و آقای پاکزاد و سردبیر محترمش هست؟ قضیه روشن است. کسانی همکاری با بنیادگرایان اسلامی را تجویز می کنند و به درج مقالات مقامات رژیم در سایت خود دست می زنند و در مقابل منتقدان به جار و جنجال می پردازند که "صدای آمریکا رهبری اپوزیسیون را بر عهده گرفته است". آنها تعدا این نکته کوچک را مسکوت میگذارند که این منتقد مورد نظرشان بنا به اعتراف خود آنها یک "چپ انقلابی" است، محسن سازگارا و اکبر گنجی نیست که در کریدورهای وزارت امور خارجه آمریکا پرسه بزند، کمونیستی است که برای امر انقلاب سوسیالیستی کارگران مبارزه می کند. اگر این شارلاتانیسم نیست پس چیست؟ چه کسی را باید در دادگاه لاهه به جرم افترا به محاکمه کشید؟ در مقابل انتقاد حمایت از جمهوری اسلامی حضرات فرهنگ توسعه به یاوه گویی اندر شناخت علت و معلول می پردازند و آمریکا را علت و جمهوری اسلامی را معلول معرفی می کنند. من در اینجا به آن نمی پردازم که چه چیزی آن فقر خانمان برانداز را بر میلیونها کارگر ایرانی تحمیل کرده است. امیر پیام در این حکم خود کاملا حق دارد که "جمهوری اسلامی فقط و مطلقا فقط مجری سیاست هایی است که خودش تعیین می کند و اتخاذ می کند و برایش قانون وضع می کند و خودش هم قاضی چند و چون اجرای آنهاست. جمهوری اسلامی تماما با سر خود تصمیم می گیرد و اراده خود را اعمال می کند و از این نظر جزو مستقل ترین دول بورژوازی است."^۴ نیازی به وارد شدن بیشتر به این موضوع نیست. اما لازم است که به شعبده بازی فرهنگ توسعه ای ها پرداخته شود. این حضرات جامعه ای مارگزیده را خطاب قرار می دهند و اعلام می کنند که این ماری که شما را گزیده است و افعی شده است دیگر مار نیست، کرم خاکی ناچیزی است که از آن خطری صاعد نمی شود. خطر آن ازدهایی است که پشت درهای خانه به کمین نشسته است. برای جلوگیری از خطر آن ازدهای پشت در، خود را به رأفت و عطف اسلامی این افعی درون خانه بسپارید. این است آنچه فرهنگ توسعه ای ها و همه دلالان رنگ و وارنگ جمهوری اسلامی موعظه می کنند.

بر این اساس است که میگویم که معلوم نیست حضرات چه سر و سری با وزارت اطلاعات رژیم دارند. ممکن است این حکم سنگین به نظر برسد. اما مگر اسلاف حضرات غیر از این بودند. مگر این سیاست یک بار و با تلخ ترین بها تجربه نشده است؟ این عبارات را به دقت بخوانید: "یادم می آید به تصمیم رهبری سازمان، زنده یاد رفیق جواد، علیرضا اکبری شاندیز، مقاله ای بدون امضاء نوشت در نشریه کار و بحث کرد که این اعدام ها به زیان انقلاب است و باید متوقف شود. از پی آن اسدالله لاجوردی از اوین زنگ زد و نام نویسنده آن مقاله را خواست. ما در جلسه دبیران سازمان تصمیم گرفتیم مدیرمسئول نشریه، رفیق منصور، محمد رضا غبرابی، که قبلا به حکومت معرفی شده بود، پاسخگو شود. او رفت و لاجوردی او را گروگان گرفت تا نویسنده اصلی مقاله خود را معرفی کند. رفیق منصور، بی هیچ اتهامی گروگان ماند، حتی پس از دستگیری رفیق جواد در کردستان، اعدامش کردند. رفیق منصور تنها قربانی نبود. در سال های ۶۰ و ۶۱ حدود ۱۲۰ نفر از رفقای ما بدون هیچ اتهام یا پرونده ای، در اینجا و آنجا به جوخه های اعدام یا به چوبه های دار سپرده شدند."^۵ اینها اظهارات فرخ نگهدار اند که امروز به همان درجه آمریکائی است که زمانی ولایت فقیهی بود. کدام هوادار ساده لوح امثال نگهدار و کیانوری می توانست تصور کند که بین اسداله لاجوردی جلاد و

رهبران سازمان مطبوعش خط مستقیم تلفنی برقرار باشد؟ اگر مرکزیت سازمان فدائیان خلق به چنین ردالتی تن داد، چرا فرهنگ توسعه ای که امروز نه از آن گسترش سازمان فدائیان برخوردار است و نه از آن نفوذ، نباید طعمه سازمان اطلاعات رژیم باشد؟ برعکس، تصور این که امثال پاکزاد و آقای سردبیر بدون اجازه وزارت اطلاعات رژیم به ستایش از استالین به مثابه "دولتمردی نابغه و سیاستمداری بی همتا" بنشینند ساده لوحی محض است.

طرفه اینکه آقای پاکزاد من را متهم به سانسور سایت فرهنگ توسعه می کند. این دیگر اوج وارونگی است. هادی پاکزادی که معلوم نیست چه سر و سری با کاربدستان وزارت اطلاعاتی دارد که هر روزه به کار سرکوب دگراندیشان مشغول است و صدها و هزاران آزاداندیش را به زندان و شلاق و شکنجه کشانده و خون پاک مختاری های و پوینده ها را ریخته است، یک فراری این رژیم خوف و اعدام را به سانسور سایتش متهم می کند. حال چرا همین بهمن شفیق مورد التفات قرار می گیرد و "چپ انقلابی" خوانده می شود؟ دقیقا به این دلیل که فرهنگ توسعه قرار است سرپل ارتباطی آن سیاست دفاع از رژیم با چپ و لولای انتقال آن به درون این چپ باشد و دقیقا از همین رو است که فرهنگ توسعه فعلا و تا اطلاع ثانوی به "دیالوگ سالم" با این چپ نیاز حیاتی دارد. بگذار خورشان از پل بگذرد و جای پای خود در چپ را محکم کنند، آن وقت ذره ای تردید به خود راه نخواهند داد که هر منتقد چپشان را به سبک و سیاق اساتید سلف خود کیانوری و طبری "تربچه های پوک سیا" بخوانند. فعلا زورشان نمی رسد.

عوجان، دیالوگ سالم می خواهید؟ همکاری با جمهوری اسلامی را کنار بگذارید و سد راه جنبشهای اعتراضی و حق طلبانه کارگران نباشید. مادام که چنین نشده است بین شما و چپ انقلابی دیالوگی برقرار نیست و نمی تواند باشد. نمی توانید پشت بحث کشکی "ارگان یا رسانه؟" این واقعیت را مخفی کنید که به نام چپ و به کام ارتجاع می نویسید. چه ارگان، چه رسانه و چه هندوانه، شما در کنار توده ایستهای دیگر یک بار دیگر مشغول تدارک فاجعه ای سیاسی برای حرمت و اعتبار چپ و سوسیالیسم در جامعه اید. موضوع بر سر این نیست که سایت شما را باید سانسور کرد. نه شما حق دارید در خدمت ارتجاع باشید، اما دیگران هم حق دارند شما را به همین عنوان خطاب کنند. موضوع بر سر این است که بر متن ضعف چپ انقلابی امثال شما مدافعان رژیم جهل و سرکوب و فقر و فلاکت امکان حضور به عنوان چپ را یافته اید. موضوع بر سر این است که امثال شما تجسم مخدوش شدن مرز بین انقلاب و ارتجاعید. موضوع بر سر پالایش صف چپ از پلشتی هاست. بگذار این را با زبان ابوالقاسم لاهوتی بیان کنم:

در صف حزب فقیران اغنیا کردند جای – این دو صف را کاملا از هم جدا باید نمود

نمی توان هم شریک دزد بود و هم رفیق قافله.

¹ نگاه کنید به سایت فرهنگ توسعه <http://www.farhangetowsee.com>
² یک جنبه دردناک این ماجرای "خطر آمریکا" در نابودی اعتبار و وجهه امثال زرافشان است که تا دیروز به عنوان وکیل پرونده قتل‌های زنجیره ای شناخته می شدند و امروز هم صدا با توده ایسم منحط خانواده های دانشجویان زندانی را از مصاحبه با رادیوهای خارجی برحذر می دارد. از صمیم قلب امیدوارم زرافشان هر چه سریعتر به تصحیح عمل خود بنشینند.

³ گزارش یک سخنرانی از عباسی در دانشگاه یزد <http://bayazd.blogfa.com/post-177.aspx>

⁴ نگاه کنید به "راه سوسیالیسم و حفره ضد امپریالیسم" <http://www.omied.net>

⁵ علی اکبر شالگونی در سلسله مقالات بالارزشی که نوشته است با کاری دقیق و زحماتی قابل ارج جزئیات تکان دهنده همکاری سازمان فدائیان اکثریت با رژیم اسلامی در جریان اعدامهای سالهای اولیه دهه شصت افشا کرده و از سپرده شدن آن به دست فراموشی جلوگیری کرده است. خواندن این مقالات را به ویژه به همه رفقای جوانتر توصیه باید کرد.

<http://www.roshangari.net/as/ds.cgi?art=20061220071954.html>